

جنبش‌های مدنی خاورمیانه بر مدار عقلانیت، در طلب دموکراسی

سیدعلی محمودی

۱. چرایی و چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی

جنبش‌های اجتماعی و سیاسی نوعاً ناگهانی، غافلگیرکننده و پیش‌بینی‌ناپذیراند. دلیل این امر، سکون، جزمیت و حالت سنگوارگی در ساختار قدرت سیاسی و فلج شدن چرخه تعامل میان مردم و حاکمیت یا فقدان آن است. در نظام‌های دموکراتیک، مردم پرسش‌ها، خواسته‌ها و اعتراض‌های خویش را آزادانه و در سایه امنیت سیاسی و اجتماعی که حق آنان است، با حاکمیت در میان می‌گذارند. این داده‌ها در ساختار قدرت سیاسی به شکل منطقی و روشن، صورت‌بندی می‌شوند و سپس مبنای سیاست‌گذاری قرار می‌گیرند. مجلس نمایندگان مردم به آن‌ها شکل قانونی می‌دهد و سپس دولت (قوه مجریه) قانون‌های مصوب را در چارچوب «برنامه» به اجرا در می‌آورد. این چرخه در حکومت‌های دموکراتیک از هر گونه انسداد و متراکم شدن خواسته‌ها، اعتراض‌ها و دادخواهی‌ها جلوگیری می‌کند. بنابراین، حکومت‌های دموکراتیک بر مدار آزادی و قانون به ثبات خود می‌افزایند و هر گاه با کاستی، شرایط جدید و ارتکاب خطا مواجه شوند، می‌توانند در ظرف زمانی مناسب، کاستی‌ها، اشتباه‌ها و کمبودها را جبران کنند و برای مواجهه با شرایط جدید، راه‌حل‌های نو ارائه دهند.

در حکومت‌های استبدادی چنین سازوکاری وجود ندارد. پدرسالاری و قیمومیت نهادینه شده - که ممکن است شکل قانونی نیز به خود بگیرد - راه تعامل میان مردم و حاکمیت را می‌بندد، هر روز فاصله ملت - دولت بیشتر می‌شود و در نهایت به انقطاع می‌انجامد. از این رو، امکانی برای مطرح کردن پرسش‌ها، نقدها و خواسته‌ها وجود ندارد. فرجام کار، چیزی جز متراکم شدن تدریجی شکایت‌ها و مطالبات مردم نیست. در دوره تراکم خواسته‌ها برای تغییر و اصلاح، سدّ سکندر استبداد، راه هر گونه گفت‌وگو، هم‌اندیشی و همکاری برای برون‌رفت از شرایط نامساعد و بحران‌آفرین را می‌بندد.^۱ در این دوره، روشنفکران در راه آگاهی‌بخشی و روشنگری می‌کوشند. مخاطب آنان بیشتر طبقه متوسط‌اند که به خودآگاهی دست یافته‌اند. طبقات پایین در

بی‌خبری و انفعال به سر می‌برند، اما به طور مستقیم و در عمل، با درک ساده و ابتدایی خویش، ناامنی، بی‌کاری، محرومیت و نگونبختی خود و خانواده خود را حس می‌کنند. شرایط جامعه استبدادی به شکلی که به اجمال توصیف شد، حکم انبار باروت را دارد. ناگهان، حادثه‌ای، بهانه‌ای، فرصتی - که زمان و مکان و کیفیت آن نامعلوم و پیش‌بینی‌ناپذیر است - جرقه‌ای به انبار باروت مطالبات سرکوب شده، خواسته‌های نادیده گرفته شده و شکایات ناشنیده می‌افتد و موجب انفجار آن می‌شود. در این وضعیت، توده‌های مردم - یعنی طبقات زیر متوسط - به طبقه متوسط می‌پیوندند و روشنفکران و اندیشه‌وران دانشمند و کنشگر، به عنوان «لکوموتیو» قطار جنبش، پرچم اعتراض و مطرح کردن خواسته‌های مبتنی بر تغییر و اصلاح را به میدان می‌آورند. تجربه نشان داده است که هر گاه حاکمان خودکامه در برابر خواسته‌های حداقلی و یا متوسط مردم، با غرور و خودسری مقاومت کنند، سطح خواسته‌های مردم به تدریج افزایش می‌یابد و تا حد برچیده شدن نظام حاکم پیش می‌رود.

۲. اشتراکات و تفاوت‌های جنبش‌های خاورمیانه

مصادق‌های آنچه مطرح شد، جنبش‌های اخیر خاورمیانه در تونس، مصر، یمن، بحرین، لیبی، عمان و عربستان است. ساختار قدرت، سطح فرهنگ و آگاهی مردم، ساخت اجتماعی و نزدیکی و دوری این کشورها از فرایند ملت‌سازی^۲ و دولت‌سازی^۳ نمایانگر تفاوت‌های جنبش‌های شکل گرفته در این کشورهاست.^۴

در مصر، جنبش مدنی مردم در مرحله به میان آوردن خواسته‌های سلبی و ایجابی و پیگیری مطالبات خویش در چارچوب گذار به دموکراسی، از عقلانیت سیاسی بهره گرفته است. از سویی مردم نشان داده‌اند که در نیل به تغییرات بنیادین سیاسی بسیار جدی هستند و از ایثار جان خود دریغ ندارند. از سوی دیگر، ادبیات مردم در تظاهرات و پویش‌های سیاسی و اجتماعی بسیار متمدانه است، زیرا مردم در شعارهای خویش از فحاشی و اهانت به حاکمان کشور و از توهین به کشورهای خارجی، با نوعی آگاهی مثال‌زدنی پرهیز کردند و در نهایت خواستار «رفتن مبارک» و «پایان یافتن حکومت مبارک» شدند. شعار «مرگ بر...» گفته و شنیده نشد. در برابر، مردم در عین «نه» گفتن بسیار جدی به حاکمیت موجود، امواج کینه و نفرت و انتقام و سبعت، در کشور خود

نپراکندند و از کنار سیاست‌ها و رفتارهای «لغو» حاکمیت با «کرامت» عبور کردند؛ تا آن‌جا که محمد البرادعی، مخالف و رقیب سرسخت مبارک و برنده جایزه صلح نوبل، خواستار کناره‌گیری محترمانه و آبرومندانه حسنی مبارک شد. مردم نیز این منطق درست را پذیرفتند تا با پایبندی به مدارا و تساهل نشان دهند که حسنی مبارک، تصویری خاکستری در ذهنیت ملت خویش دارد: در جنگ و صلح، در شرایط دشوار و آسودگی، بیش از نیم قرن در مصر و با مصر زیسته، از انقلابیون ناصری است که جور بلندپروازی‌ها و اشتباهات عبدالناصر و شکست ژوئن ۱۹۶۷ او را کشیده، خدمت و اشتباه کرده، دچار جزمیت و استبداد گشته و دست به تکاثر ثروت زده و اکنون در دو سخنرانی خطاب به ملت مصر، با ادب و فروتنی اعتراف می‌کند که مرتکب اشتباهاتی شده، صدای اعتراض جوانان مصر را شنیده و می‌کوشد از بلندای قدرت به شکلی پایین بیاید که مصر دچار «آناشسی» نشود، می‌خواهد هوایمای قدرت را به آرامی در فرودگاه ارتش مصر فرود آورد و کلید آن را به بزرگان ارتش بسپارد. مبارک در سه هفته آخر زمامداری خود - که اوج خیزش مردم مصر بود - در مدیریت بحران سهیم شد. به باور من، این رفتار مبارک در تاریخ مصر برای همیشه ثبت خواهد شد. او می‌توانست رئیس‌جمهوری قانون‌مدار، دموکرات و آزاداندیش باشد و خود، پیش‌تاز تغییر و اصلاحات در ساختار قدرت مصر گردد، اما چنین نکرد. سرانجام مبارک مانند همه خودکامگان، «مجبور» به ترک قدرت شد، اما در پذیرش این واقعیت، سیاستمدار خوبی بود (چهره «خوب» جنبش خاورمیانه).

وضعیت لیبی در مقایسه با دیگر کشورهای عربی خاورمیانه در جنبش‌های اخیر، واقعاً مثال‌زدنی و حیرت‌آور است. البته، سرهنگ معمر القذافی، از هنگام روی کار آمدن در لیبی با یک کودتای نظامی تا مواجه شدن با خیزش مردم در این زمستان، همواره فردی نامتعادل و غیرمتعارف بوده است، در افکار و رفتار و مواضع و حکومتگری و حتی در عادات و سلوک فردی. پس قابل درک است که افول قدرتش و نحوه سقوطش نیز غیرمتعارف و دیوانه‌وار باشد.

او در شرایطی که قدرت خود را در بیش از سه چهارم کشور لیبی از دست داده، بر پشت بام ساختمانی مخروبه با بلندگوی دستی ایستاده و به عربی و انگلیسی فریاد می‌زند که تمام مردم لیبی پشتیبان من هستند و حتی آن قدر مرا دوست دارند که حاضرند جانشان را فدای من کنند، اصلاً در لیبی خبری نیست، همه جا زیر تسلط من است و تظاهرکنندگان به نفع من در خیابان‌ها شعار می‌دهند.^۵ او که در غرقاب خیالات و مالیخولیا غوطه می‌خورد، با بخشی از نیروهای زمینی، هوایی و دریایی به جان مردم لیبی افتاده، باعث تجزیه ارتش و کشتار وسیع مردم شده و کشور را به هاویه جنگ داخلی در انداخته است. قذافی در مصاف با ملت لیبی از سلاح‌های ممنوعه نیز استفاده کرده است. ذهن‌های علیل و مسموم، تراوشی جز کلمات سخیف، دشنام‌گویی، دروغ‌زنی و وارد آوردن تهمت ندارند. قذافی ملت خود را که خواهان کناره‌گیری او از قدرت پس از ۴۲ سال دیکتاتوری شده‌اند، افراد معدودی تحریک شده از سوی «القاعده» و مشتی سوسک، موش، معتاد مواد مخدر و... می‌نامد و البته همانند تمام خودکامگانی که در توجیه استبداد و بی‌کفایتی فرافکنی می‌کنند، دست خارج را نیز در کار می‌داند. ساخت قبایلی لیبی، از حکومت قانون و دموکراسی فاصله‌ای بس دراز دارد، اما در هر حال مردم خواهان تغییر و اصلاحات دموکراتیک‌اند. در بداقبالی مردم لیبی همین بس که گرفتار حاکمی بی‌خرد، بی‌رحم و مغروراند. قذافی به معنی وسیع کلمه حاکم بدی است (چهره «بد» جنبش خاورمیانه).

پس از مصر و لیبی می‌توان عربستان، یمن و عمان را با تفاوت‌هایی در یک مقوله دسته‌بندی کرد. سال‌هاست که حاکمان عربستان صدای تغییر برای اصلاحات از رهگذر تأسیس نهادهای دموکراتیک را از زبان روشنفکران و کوشندگان نهادهای مدنی این کشور، در داخل و خارج، شنیده‌اند، اما موضع آنان پذیرش اصل تغییرات، با آهنگی بسیار کند و در عمل، دفع الوقت بوده است. حاکمان سعودی خوش می‌دارند که در کار توسعه وارداتی، اقتصادی، صنعتی و عمرانی همت گمارند، اما در ساختار قدرت سیاسی تغییرات بنیادین پدید نیآورند. در برابر امواج دموکراسی‌خواهی در خاورمیانه، آنان سیاست توزیع پول میان مردم را در پیش گرفته‌اند تا از وزیدن طوفان سیاسی در عربستان جلوگیری کنند. این سیاست، از دوران ملک فهد که آغاز نوسازی شهری در

بخش‌های اصلی عربستان بود، تا حد زیادی کارساز بوده است، اما غفلت حاکمان عربستان از مطالبات دموکراتیک مردم، اگر ادامه یابد و حکومت خود مبتکر و پیشگراول تغییر و اصلاحات نشود، بهای سنگینی برای عربستان و حاکمان آن در پی خواهد داشت. اگرچه سعودی‌ها نشان داده‌اند که از رهبران هوشمند و باتدبیری برخوردارند، رهبرانی که توانسته‌اند سروری و شیخوخیت خود را در منطقه خلیج فارس میان اعراب حفظ کنند، اما اکنون با آزمونی بسیار دشوار مواجه شده‌اند که هر گونه بی‌تدبیری و موقع‌ناشناسی آنان در روبرو شدن با جنبش‌های مبتنی بر آزادی و دموکراسی، می‌تواند جزیره‌العرب را در بحران سیاسی، امنیتی و اقتصادی فرو برد. حاکمان بحرین، اردن، عمان و یمن، از مسیر تدبیر دور نشده‌اند. آنان به مردم خود پیام داده‌اند که آماده «گفت‌وگو» هستند. آنان – همانند مصریان – به مردم خود توهین نکرده و با واژگان سخیف و چارواداری با آنان سخن نگفته‌اند. در سپهر سیاسی، آمادگی برای گفت‌وگو و پرهیز از فحاشی، تهمت، توهین و پراکندن دروغ، ارزشی بزرگ و راه و رسمی متمدانه است. اکثریت شیعه بحرین که سال‌ها تحت حکومت اقلیت اهل سنت زیسته‌اند و اکنون چنان در میدان اصلی منامه سر برآورده‌اند که با یک نهیب، ارتش خود را به عقب‌نشینی وامی‌دارند، در صورت برآورده شدن خواسته‌های دموکراسی‌خواهانه‌شان، بر سر دو راهی قرار خواهند گرفت: تبدیل کردن خود کامگی اقلیت (سنی) به خود کامگی اکثریت (شیعی) یا برپایی نظامی دموکراتیک و متکثر که در آن سهم شیعه و سنی در ترکیب قدرت رعایت شود، با این شرط که اکثریت پایبند به دموکراسی از ظرفیت‌های لیبرالیسم سیاسی در ارتقای حقوق اقلیت، تا آن پایه مدد بگیرد که نخواهد و نتواند با منطق اکثریت دموکراتیک، در حق اقلیت جفا و بی‌انصافی روا دارد.^۶ از یاد نبریم که کمتر از یک دهه قبل، «امیرنشین» بحرین به «پادشاهی» تبدیل شد و با این حرکت رو به جلو، گامی به سوی دموکراسی و تحدید قدرت فردی برداشت. درایت حکم می‌کند که اهالی بحرین به نظام مشروطه و حکومت قانون پایبندی نشان دهند و گذار به حکومت دموکراتیک را گام به گام بر مدار وحدت ملی بیمایند.

۳. هدف بنیادین جنبش‌ها: حکومت‌های دموکراتیک

جالب توجه است که تمام حکومت‌های یاد شده در تونس، مصر، بحرین، اردن، عمان و یمن دارای رهبران مادام‌العمر هستند. از خواسته‌های مشترک مردم این کشورها، پایان دادن به حکومت‌های مادام‌العمر و چرخشی شدن مناصب و مسئولیت‌ها است. از مصر که بگذریم - که در جنبش بزرگ آن، ارتش در کنار مردم و کشور باقی ماند و این خرافه را نپذیرفت که: «چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه» و نشان داد که ارتش مبارک و حاکمان مصر نیست، بلکه ارتش مردم و سرزمین مصر است -، در دیگر کشورها، ارتش‌ها کم و بیش خود را در کشاکش‌ها داخل کردند و به همان اندازه که رو در روی مردم قرار گرفتند، به همان اندازه دچار خطا و خسران و بی‌آبرویی شدند. نقش رهبران خودکامه و مادام‌العمر این کشورها در تحریک و تحریص ارتش‌هایشان به رویارویی با مردم در خیابان‌ها، کاری نابخردانه، غیراخلاقی و بدفرجام بوده و خواهد بود. از این رو، حاکمان کشورهای یاد شده، سیاستمداران زشتی هستند (چهره‌های «زشت» جنبش خاورمیانه).

با وجود تفاوت‌های جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کشورهای یاد شده، خواسته‌های مردم که در تظاهرات، اعلامیه‌ها، شعارها و مواضع احزاب و نهادهای مدنی مطرح شده، شباهت‌ها و همسویی‌های معنادار و امیدبخشی دارد. این خواسته‌ها نشان می‌دهد که زندگی فردی و اجتماعی مردم در خاورمیانه بزرگ در حال دگرگونی‌های بنیادین است و حجم سبز آگاهی‌ها، پرسش‌ها و خواسته‌های مردم از ژرفای جوامع عربی به سطح آمده و به درون کاخ‌های اشرافی رهبران فردی و مادام‌العمر راه گشوده است. آنچه را که از جنبش‌های خاورمیانه به طور مستقیم برگرفته‌ام، به شرح زیر صورت‌بندی می‌کنم:

۱. مردم خواهان پایان دادن به حکومت رهبران مادام‌العمر و چرخشی شدن مناصب و مسئولیت‌ها هستند.
۲. مردم خواهان تغییر در مناسبات قدرت (سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) به گونه‌ای هستند که تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌ها و انواع فساد از میان برود و سیاست فشار، پنهان‌کاری، سرکوب و خفقان، جای خود را به امنیت، شفافیت، حرمت‌گذاری و آزادی بدهد. آزادی بیان، قلم و احزاب و تشکیل اجتماعات قانونی، از خواسته‌های دست اول مردم است.

۳. خواسته‌های مردم، بنیادین و ساختاری است. از این رو، تغییر و یا انجام اصلاحات در قانون اساسی این کشورها از مطالبات جدی ملت‌هاست.

۴. مردم خواستار پایان یافتن ظلم و خشونت از سوی نیروهای سرکوبگر پلیس و ارتش و آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی‌اند.

در جمع‌بندی مطالبات مردم می‌توان گفت که ملت‌های خاورمیانه خواستار برپایی نظام‌های دموکراتیک در کشورهای خود هستند. آنچه از زبان مردم در باب تغییر و اصلاحات در قدرت‌های سیاسی خاورمیانه شنیده می‌شود، آنچه مردم در ضرورت التزام به قانون، نظم، کثرت‌گرایی، آزادی، برابری، دادگری، شفافیت، پاسخگویی، حقوق بشر، تساهل و مدارا می‌گویند و ایثارگرانه بر آن پای می‌فشارند، ترجمان خواست نظام‌های دموکراتیک برای بستن پرونده سیاه حکومت‌های استبدادی و خودکامه و گشودن فصل تابناک آزادی و دموکراسی است.

۴. جایگاه دین و نهاد دین و نسبت آن با حکومت‌ها

اکثریت ملت‌های خاورمیانه بزرگ، دین دارند و بیشتر این دینداران، مسلمان‌اند. پایبندی مردم کشورهای یاد شده به آداب و مناسک اسلامی و احترامی که برای پیامبر بزرگ اسلام، کتاب و سنت قائل‌اند، به حدی آشکار است که به ذکر شواهد و مدارک حاجت ندارد. قطعاً این ملت‌ها به حاکمان دین‌ستیز و ناباوران به ارزش‌های دینی، اعتماد ندارند و نمی‌توانند از آنان رضایت داشته باشند. بی‌تردید، دین‌ستیزی و اخلاق‌گریزی حاکمان، میوه شجره خبیثه استبداد از هر نوع آن است. استبداد و خودکامگی حاکمان - بویژه اگر با قدرت مطلقه و مادام‌العمر نیز عجین شود - دین و دنیا و ملک و ملت را به فساد و تباهی می‌کشاند و این سرمایه‌های بی‌بدیل را از اساس ویران و نابود می‌کند. بدیهی است که دین، آهنگ رهایی بشر از ستم و ستمگران دارد؛ بشری که آزاد، عاقل و برابر آفریده شده و خود، غایت ذاتی و فی‌نفسه است. فقط در نظام‌های آزاد و دموکراتیک است که می‌توان از حقوق اساسی، کرامت، حرمت، امنیت، استقلال و رفاه واقعی برخوردار بود، در سایه دین و اخلاق به

آسایش غنود و در پرتو دانش و آگاهی، بی‌هیچ دغدغه‌ای اندیشید و اندیشه‌های خود را به بازار پر رونق معرفت عرضه کرد. بنابراین، آنچه در مطالبات مسلمانان و پیروان سایر ادیان در خاورمیانه به چشم می‌خورد، برپایی حکومت‌های دموکراتیک هم‌نوا با ارزش‌های ملی و فرهنگی و دینی است. همبستگی ملی (وحدة‌الوطني) از سویی و گرایش عمیق به قانون، آزادی و دموکراسی از سوی دیگر، در کنار پایبندی ریشه‌دار تاریخی به دین، نشان از آن دارد که ملت‌های خاورمیانه، آرزومند تعیین بخشیدن به هویتی سه وجهی هستند؛ یعنی هویت ملی (سرزمینی)، هویت دینی (مذهبی) و هویت جهانی (دموکراتیک). بر این اساس، به عنوان مثال، مصریان، نخست «مصری»- یعنی شهروند کشور مصر، سپس دیندار- یعنی «مصری دیندار»- و دست آخر دموکرات- یعنی «مصری دیندار دموکرات» اند. در باب منطقی تقدم و تأخر این هویت‌های سه‌گانه، حجت فراوان است. در این جا به همین نکته بسنده می‌کنم که نخست می‌باید انسانی در سرزمینی و در زمانی، گام در عالم موجودات بگذارد، رشد و نمو کند، به سن عقل برسد و اراده خود را به کار اندازد، تا بتواند فرهنگ خود را - که دین جزئی از آن است- از سر اختیار «انتخاب» کند و همچنین در چارچوب ارزش‌های جهانشمول دموکراتیک، به عنوان شهروند جهان به جامعه جهانی بپیوندد. او اگرچه مسلمان یا مسیحی یا یهودی است، نخست به «خانه» خود تعلق دارد که خاستگاه، ایمن گاه و آرامگاه اوست. اگر او خانه‌ای ناامن و آلوده و ویران و در هم ریخته داشته باشد، خانه‌ای که نانی در سفره‌اش نیست و چراغش خاموش است و از آرامش تهی است، چه جایی برای دین‌داری و زیست مؤمنانه و اخلاقی او باقی می‌ماند؟ این منطق را هر عقل سلیمی می‌پذیرد.

چنین انسانی آن‌گاه دموکراسی و حقوق بشر را می‌شناسد و آن را می‌آموزد و به کار می‌گیرد که امکانات پایه و اولیه زندگی، او را در شمار طبقه متوسط قرار دهد. در هر حال، زیست مؤمنانه و شهروند جهان شدن، بی‌مایه معیشت در خانه (وطن)، فطیر است و قوام و دوام و پیشرفت را از انسان می‌گیرد.

طبیعی است که ملت‌های خاورمیانه خواهان الگوهایی از دموکراسی باشند که با پیشینه و شرایط فرهنگی آنان تلائم و سازگاری داشته باشد. در این میان، فرهنگ (و دین که از وجوه ستر فرهنگ است) در سیاست و

حکومت تأثیر می‌گذارد. وقتی «دموکراسی مسلمانان» تأسیس می‌شود، نمایندگان مردم، خواسته‌های موکلان خود را در تمام زمینه‌ها و ابعاد نمایندگی می‌کنند. همان گونه که دموکراسی مسیحیان با دموکراسی سوسیالیست‌ها دارای تفاوت‌هایی است، دموکراسی مسلمانان نیز با این دو، وجوه اشتراک و افتراق دارد.

در این جا لازم است از خلط دو مفهوم «رابطه میان دین و سیاست» از سویی و «استقلال نهاد دین از حکومت» از سوی دیگر به شدت پرهیز کرد.^۷ دین در سیاست و حکومتگری تأثیر می‌گذارد، اما وظایف نهادهای دینی و دولتی با یکدیگر فرق دارد و هر نهاد می‌باید کار خود را بکند و در حوزه و حریم دیگری وارد نشود. روشن است که کار حکومت، سیاست‌گذاری، قانونگذاری، تهیه برنامه و اجرای آن در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی است. حکومت مسئول برقراری امنیت داخلی و نگاهبانی از مرزهای کشور، تأمین حقوق و آزادی‌های مردم و انجام مسئولیت‌های ملی در سیاست خارجی بر پایه امنیت و منافع ملی است. اما کار نهادهای دینی - که به شکل داوطلبانه و مستقل تأسیس می‌شوند - دین‌پژوهشی، دین‌شناسی، انتشار پژوهش‌های دینی، گفت‌وگو در باب دین و ایمان، پاسخگویی به پرسش‌های مطرح شده در مورد دین و برپایی مراسم و مناسک دینی دسته‌جمعی است.

اگرچه بر این اساس، حکومت کار خود را می‌کند و نهاد دین به انجام وظایف خود مشغول است، اما تعامل میان این دو نهاد مستقل، کاری مفید و ضروری است. حکومت می‌تواند از دستاوردهای علمی، فلسفی، تفسیری و کلامی نهاد دین استفاده کند، و نهاد دین می‌تواند به پرسش‌ها و مجهولات حکومتگران در باب نسبت دین با رشته‌ها و اموری که حکومت با آنها سروکار دارد، پاسخ بگوید. منحل شدن نهادهای دینی در حکومت، کار آنها را سترون می‌کند، زیرا این نهادها در آزادی و استقلال می‌توانند فارغ از قیود و الزامات حکومتی به کار فکری پردازند و از شائبه دستاویز قدرت سیاسی قرار گرفتن، در امان بمانند. از سوی دیگر، حکومت نیز از دولتی شدن نهادهای دینی زیان می‌بیند، چرا که نهادهای دینی به صورت زیرمجموعه قدرت و اقتدار حکومت در می‌آیند، یعنی سیاست‌ها، بودجه، امکانات و کارکرد آنان باید در راستای تأیید عملکرد نظام حاکم باشد و

قرائتی از دین ارائه کنند که حاکمیت را مقبول افتد. از این رو، استفاده ابزاری از نهادهای دینی و از میان رفتن استقلال آنها، این نهادها را از درونمایه تهی می‌سازد و به شکل تشریفاتی و ظاهری در می‌آورد.

بعید می‌دانم که جنبش‌های اخیر خاورمیانه منکر تأثیرگذاری دین بر سیاست و حکومت از سویی، و عدم پابندی به استقلال نهاد دین از حکومت از سوی دیگر باشند. تاکنون برخی نهادهای دینی و مدنی مانند اخوان المسلمین مصر در این باره نظر خود را به درستی اعلام کرده‌اند. اما جزئیات این موضوع می‌تواند در گفت‌وگو میان کشورهای خاورمیانه در چارچوب نهادهای مدنی و احزاب و در میان روشنفکران و دانشمندان به بحث نهاده شود؛ بحث‌های بنیادینی که می‌توانند ثمرات و نتایج کاربردی مهمی در اداره امور جوامع منطقه خاورمیانه بزرگ داشته باشند.

۵. سیاست‌ها و جهت‌گیری‌های جنبش‌ها در روابط خارجی

جنبش‌های اخیر خاورمیانه در ارتباط با قدرت‌های خارجی بویژه ایالات متحده آمریکا، سیاستی همسو در پیش گرفته‌اند. اگر به سخن روشنفکران و سیاست‌پیشگان پیشرو و مترقی کشورهای خاورمیانه در مصر، تونس، مراکش، اردن، عمان، عربستان، یمن و دیگر کشورها گوش بسپاریم، به خوبی در می‌یابیم که آنان درک دقیق و روشنی از مداخلات خارجی و اتکای رژیم‌های استبدادی به قدرت‌های خارجی دارند، اما هدف محوری آنان در مرحله کنونی، لگام زدن به اسب چموش استبداد داخلی است. آنان به تجربه دریافته‌اند که هجوم قدرت‌های خارجی به سرزمین‌هایشان به علت خودکامگی، بی‌کفایتی، فساد و بی‌صلاحیتی بسیاری از رهبران‌شان بوده است. پس می‌باید کشور را خانه‌تکانی کرد و قانون‌ستیزان و بی‌لیاقتان و فاسدان را از خانه بیرون ریخت تا قدرت‌های خارجی که در پی تأمین منافع خویش هستند، دیگر بار به سرمایه‌های کشور طمع نکنند و جرأت و جسارت دخالت در امور داخلی کشور را از یاد ببرند.

از سوی دیگر، راهبران فکری جنبش‌های خاورمیانه به تجربه دریافته‌اند که زیاده‌خواهی و فرا رفتن از هدف‌های مشخص تحدید شده، نخست، جنبش‌ها را به اختلاف و تفرقه می‌کشاند؛ دوم، نیروی توانمند جنبش‌ها را در

تبدیل شدن به قدرت مدنی و ملی، تحلیل می‌برد و تضعیف می‌کند؛ سوم، مرزهای واقع‌گرایی را می‌شکند و جنبش‌ها را در خواب‌ها و خیال‌های رنگارنگ گرفتار می‌سازد، به گونه‌ای که می‌پندارند هدف و مأموریت آنان، گشودن جبهه معارضه و کشاکش با تمام قدرت‌های کوچک و بزرگ جهان است. اندیشه‌وران جنبش‌های خاورمیانه از رمان دون کیشوت نوشته سروانتس درس گرفته‌اند که با یک اسب و شمشیر و نوکری که تمام ارتش دون کیشوت است، نمی‌توان جهان را فتح کرد. ناچار آن محبَطِ متوهم تنها- که حتی نوکرش نیز او را قبول ندارد- در اوج جنون، در بیابان به پرّه‌های آسیاب‌ها حمله می‌کند، در حالی که از غرور، شکوه و افتخارِ دروغین مالِیخولیایی سرشار گشته است.

جالب توجه است که در جنبش‌های اخیر خاورمیانه کسی ادعای تغییر سیاسی در سیاره زمین و مدیریت جهانی نکرده است. کنشگران جنبش در صدد سروسامان دادن به خانه و کاشانه خویش هستند و پا را از گلیم واقع‌بینی و سنجشگری عقلانی درازتر نکرده‌اند. چنان که به طور رسمی اعلام شده، اصلاح‌طلبان و کنشگران تغییر برای نیل به حکومت‌های دموکراتیک، پایبندی خویش را به قراردادهای دو جانبه، چند جانبه و بین‌المللی کشور هایشان نشان داده‌اند و سخنی در تسویه حساب و ضدیت با جامعه جهانی نرانده‌اند. این همه به معنی غفلت و یا عدم مسئولیت آنان نسبت به اصل بنیادین استقلال سیاسی نیست. بی‌تردید این جنبش‌ها دغدغه استقلال دارند، اما تحمیل قراردادهای ناعادلانه و خدشه وارد آمدن به استقلال خویش را بیشتر در سیاست‌ها و عملکردهای حاکمان مستبد و فاسد خود جستجو می‌کنند تا قدرت‌های خارجی که همواره مترصد صید ماهی از آب‌های گِل‌آلوداند.

باور من آن است که جنبش‌های خاورمیانه به هر اندازه که در استقرار حکومت قانون و نظم دموکراتیک در کشور هایشان توفیق یابند، به همان اندازه در روابط خارجی به سطوح بالاتری از استقلال دست می‌یابند. به سخن دیگر، استقرار حکومت‌های دموکراتیک در کشور های خاورمیانه، با ارتقاء و تعمیق استقلال سیاسی آن‌ها، رابطه مستقیم دارد.

قدرت‌های خارجی، بویژه آمریکا و اروپا، در برابر استقلال‌طلبی کشورهای خاورمیانه - که بی‌تردید از ثمرات و برکات جنبش‌های اخیر است - نمی‌توانند به مقابله برخیزند، چرا که فلسفه عملگرایی^۸ به آنان آموخته است که همواره هدف‌ها و منافع خود را با درک شرایط و وضعیت‌های جدید، تعریف و تعقیب کنند. اگرچه ایالات متحده و اروپا با حاکمان خود کامه و مادام‌العمر خاورمیانه همسویی و همراهی می‌کردند و منافع خود و متحدان خود - بویژه اسرائیل - را به خوبی به پیش می‌بردند، اما اکنون که ملت‌های خاورمیانه یکپارچه به جنبش برخاسته‌اند و اوضاع سیاسی و اجتماعی دگرگون گشته و رهبران مستبد به زیر کشیده می‌شوند، به نظر می‌رسد این قدرت‌ها با راهبری خرد سیاسی، خود را با افق‌های جدید در خاورمیانه هماهنگ خواهند کرد. در افق آینده، هرگاه نظم و قانون در چارچوب دموکراسی در خاورمیانه نهادینه شود، همکاری و روابط فعال قدرت‌های آمریکایی و اروپایی با کشورهای خاورمیانه، برای هر دو طرف از تعریف و صورتبندی جدیدی برخوردار می‌شود و دارای منافع متقابل خواهد بود.

۶. حاکمانی که «مجبور» به کناره‌گیری از قدرت می‌شوند

دریغا که حاکمان خود کامه، فردی و مطلقه، از تجربه‌های گوناگون در جای جای جهان درس نمی‌گیرند و خود - به تصمیم خود - از پلکان پوسیده قدرت استبدادی فرو نمی‌آیند. باید کار به جایی برسد که همه راه‌های مسالمت‌آمیز مبتنی بر گفت‌وگو و احترام متقابل و اعتماد و رضایت مسدود شود، تا آنان به زور جنبش مردم مجبور به کناره‌گیری شوند. گفته‌اند: «آزموده را آزمودن خطاست» و «من جرب‌المجرب حلت به الندامه»، اما ساحت فرعون‌ی دیکتاتورها به حدی از عقلانیت و درایت و اخلاق و گذشت و مدارا فاصله دارد که خود و اوهام خویش را عین حقیقت و مردم را ابزار خاموش برآوردن خیالات خویش می‌پندارند. آنان اهل گفت‌وگو نیستند، چرا که خود را خدایگان و مردم را بنده می‌دانند؛ از این رو است که «تک‌گویی»^۹ از بالا و به صورت عمودی، جای خود را به گفت‌وشنود^{۱۰} رو در رو و افقی می‌دهد و لاجرم فاصله میان حاکمان و مردم روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود.

اکنون آزمون‌های بزرگی در بطن جنبش‌های خاورمیانه به چشم می‌خورد که آگاهی‌بخش و بصیرت‌افزا هستند. یکی از این آزمون‌ها که پیش چشم ملت‌ها قرار دارد، این واقعیت است که اگر حاکمان کشورهای خاورمیانه خود به استقبال تغییر و اصلاحات نروند و اندرز و انداز و بشارت اهل دانش و خرد در آنان اثر نکند، مردم آنان را مجبور به پذیرش قانون و ترک قدرت خودکامه و مطلقه خواهند کرد.

پانوشتها

۱. قوام، عبدالعلی: سیاست‌های مقایسه‌ای، تهران، سمت، ص ۵

2. Nation Building

3. State Building

۴. رضائی، روح‌الله: چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ۱۳۸۸، چاپ ششم، صص ۴۱-۳۹.

۵. «قذافی: مردم جان‌شان را برای من می‌دهند»، روزنامه شرق، چهارشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۸۹، شماره ۱۱۹۷، ص ۶.

۶. در مورد نقش تعیین‌کننده لیبرالیسم سیاسی در تأمین حقوق اقلیت‌ها در نظام‌های دموکراتیک، مراجعه شود به: محمودی، سیدعلی: «خودکامگی اکثریت و حقوق اقلیت‌ها در دموکراسی لیبرال»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۹، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۸.

۷. در مورد رابطه میان دین و حکومت و استقلال نهاد دین از دولت، مراجعه شود به: محمودی، سیدعلی: «فلسفه استقلال نهاد دین، دانش، هنر و ادبیات از دولت»، آیین، شماره ۳۲ و ۳۳، آبان ۱۳۸۹؛ و «نسبت میان دین و سیاست در اندیشه مهدی بازرگان»، بازرگان؛ راه پاک، تهران، کویر، ۱۳۸۴.

8. Pragmatism

9. Monologue

10. Dialogue